



واکاوی نسبت میان حاکمیت قانون و پوپولیسیم: سازگاری یا تقابل

علیرضا دبیرنیا*

علی مشهدی**

مهدی شفیعی افرایلی***

چکیده

پوپولیسیم در سالیان اخیر از دل این چالش نظری زاده شده است که از یک طرف، حکومت با رضایت مردم تأسیس می‌شود و از طرف دیگر، قدرت حکومت برای اثرگذاری و پایداری با توسل به مفاهیمی همانند حاکمیت قانون و نظارت قضایی باید منفک و محدود اعمال گردد. این چالش با عنوان «تناقض مشروطه‌گرایی» شناخته می‌شود. تبیین رابطه پوپولیسیم با هر یک از مفاهیم حاکمیت قانون و نظارت قضایی در روشن شدن ابعاد این پارادوکس شناخت تفسیر پوپولیستی از مشروطه‌گرایی راه‌گشاست که در این مقاله، این موضوع از منظر حاکمیت قانون تحلیل شده است. بررسی رابطه این دو مفهوم نشان می‌دهد صرف تبیین رابطه پوپولیسیم و مفهوم حاکمیت قانون چندان دقیق نیست و ابعاد این ابهام را رفع نمی‌کند و برای روشن شدن تمام زوایا لازم است تا نسبت برداشت‌های مختلف از حاکمیت قانون با پوپولیسیم بررسی شود. از این منظر، رابطه پوپولیسیم و حاکمیت قانون لزوماً مبتنی بر رابطه تباین نیست، بلکه پوپولیسیم صرفاً با برداشت ماهوی از حاکمیت قانون تباین دارد و سازگاری برداشت شکلی از حاکمیت قانون با پوپولیسیم، امری ممتنع نیست. با تحلیل رابطه پوپولیسیم با برداشت ماهوی از حاکمیت قانون کاملاً مشخص می‌شود که پوپولیسیم در نهایت بر خلاف ادعای حمایت از حق حاکمیت مردم، منجر به تحقق آن نمی‌شود، بلکه نتیجه آن، برتری حاکمیت اکثریت است نه مردم. این مینا، می‌توان تحلیل کرد که غلبه برداشت ماهوی از حاکمیت قانون بر پوپولیسیم در نظام حقوقی و سیاسی بدون توجه به الگوهای حق‌بنیان نظارت قضایی راه به جایی نخواهد برد.

کلیدواژه‌ها: پوپولیسیم، حاکمیت قانون، حکومت به وسیله قانون، برداشت شکلی، برداشت ماهوی.

*. دانشیار گروه حقوق عمومی دانشکده حقوق دانشگاه قم، قم، ایران.

dr.dabirnia.alireza@gmail.com

** . دانشیار دانشکده حقوق دانشگاه قم، قم، ایران.

mashadiali@yahoo.com

***. دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

shafei.m1990@yahoo.com

مقدمه

با ورود مفهوم «پوپولیسم» در زمینه مطالعات حقوقی، مفاهیم و مباحثی که پیش از این، در مطالعات حقوق عمومی چه بسا محرز تلقی می‌شدند، با چالش‌ها و انتقادهایی روبه‌رو شدند. برای مثال، پوپولیسم برای مفاهیمی هم‌چون مشروطه‌گرایی، نظریه نمایندگی و قدرت مؤسس، چالشی عینی و ملموس محسوب می‌شود و سبب شده است حقوق‌دانان در سال‌های اخیر، مطالعاتی در این باره انجام دهند.^۱

پوپولیسم از جمله مفاهیمی است که در علوم اجتماعی و علوم سیاسی، مطالعات بسیاری در غرب در خصوص آن صورت گرفته است. از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به کتاب «پوپولیسم»، اثر ارنستو لاکلاو، کتاب «پوپولیسم چیست؟»، اثر یان. ورنر مولر و کتاب «مقدمه‌ای خیلی کوتاه بر پوپولیسم»، اثر کالت واسر و ریویرا اشاره کرد.

این مفهوم اساساً با سه رکن ارتباط دارد که عبارتند از: مردم، نخبگان و اراده همگانی و با سه خصیصه رابطه آشتی‌ناپذیر مردم و نخبگان، تلاش برای اعاده قدرت به مردم و حاکمیت مردمی و شناخت مردم به مثابه کلیت واحد و همگون شناخته می‌شود. این خصیصه‌ها موجب شده است این مفهوم در دهه‌های اخیر در سراسر دنیا به یکی از مهم‌ترین چالش‌ها برای نظام نمایندگی و مشروطه‌خواهی^۲ تبدیل شود.

پوپولیسم در سالیان اخیر از دل این چالش نظری زاده شده است که از یک طرف، حکومت نهایتاً با رضایت مردم تأسیس می‌شود و از طرف دیگر، چنین قدرتی برای این‌که اثرگذار و پایدار باشد، باید کاملاً تقسیم شود و محدود اعمال گردد. این چالش، امروزه با عنوان «تناقض مشروطه‌گرایی» شناخته می‌شود. این تناقض در رابطه پوپولیسم با مفاهیمی هم‌چون قدرت مؤسس، حاکمیت قانون و نظارت قضایی اثرگذار است و اهمیت تبیین رابطه میان این مفاهیم با پوپولیسم آن است که به گره‌گشایی از این تناقض یاری خواهد کرد که البته نیازمند مطالعه دقیق این مفاهیم از منظر حقوقی و سیاسی است.

اندیشمندان علوم سیاسی و جامعه‌شناسان همواره چالش‌های پوپولیسم را برای نظام سیاسی رصد کرده‌اند. به همین دلیل، ادبیات مربوط به پوپولیسم در آثار و نوشته‌های اندیشمندان و تحلیل‌گران علوم سیاسی و علوم اجتماعی اروپایی و امریکایی از غنای خاصی برخوردار است. البته مطالعه این پدیده از منظر حقوق عمومی بسیار نوظاست و تنها در دو دهه اخیر، توجه حقوق‌دانان را در این کشورها به خود جلب کرده است. با وجود این، در

1-See, for example: corrias, Luigi, "Populism in a Constitutional Key: Constituent Power, Popular Sovereignty and Constitutional Identity", European Constitutional Law Review, 2016, Volume 12, Issue 1; Blokker, P., "Populism as a Constitutional Project", International Journal of Constitutional Law, 2019, Volume 17, Issue 2

2-Constitutionalism.

ایران خصوصاً در حقوق عمومی به تحلیل این پدیده هیچ توجهی نشده است و می‌توان گفت تمام آثار و پژوهش‌هایی که تألیف یا ترجمه شده‌اند، تحلیل این پدیده از زاویه علوم سیاسی و علوم اجتماعی بوده است و هیچ یک از آن‌ها از زاویه دید حقوق اساسی، اداری و به طور کل، حقوق عمومی به واکاوی این مقوله نپرداخته‌اند. همین امر، اهمیت پژوهش حاضر را دوچندان می‌کند که با نگاهی حقوقی به تحلیل این پدیده پرداخته است.

هدف ما در این پژوهش آن است که این مفهوم پرچالش برای نظام سیاسی و حقوقی را با مبانی حقوقی تحلیل کنیم. با عنایت به اقتدای این نظریه به مفهوم «مردم» و «تمسک به آرای مردم»، مطالعه پوپولیسم در دهه‌های اخیر، جذاب و در عین حال، مناقشه‌برانگیز شده است. در این مقاله، بررسی می‌کنیم که تمسک به اراده مردم و حاکمیت مردم چگونه با آمیخته شدن با این نظریه به اقتدارگرایی کامل می‌انجامد و در مقابل، حاکمیت قانون چه نقشی می‌تواند ایفا کند. سعی می‌کنیم به تناقض مشروطه‌خواهی از منظر امکان یا امتناع تعامل میان مفهوم حاکمیت قانون و پوپولیسم بپردازیم. از این رو، تحلیل خواهیم کرد که چه نسبت و رابطه‌ای میان پوپولیسم و حاکمیت قانون برقرار است و حاکمیت قانون در مواجهه با مفهوم پوپولیسم چه جایگاهی دارد.

در پاسخ به این پرسش‌ها تلاش می‌شود با روش بنیادی به تحلیل مختصر مفهومی پوپولیسم و حاکمیت قانون بپردازیم و در ادامه، نسبت یا نسبت‌های میان این دو مفهوم را واکاوی کنیم. از درون این نسبت‌سنجی‌ها، جایگاه حاکمیت قانون برای ما روشن خواهد شد.

گفتار یکم. مفهوم‌شناسی پوپولیسم و حاکمیت قانون

شاید بتوان گفت که یکی از نشانه‌های مهم زمانه کنونی یعنی قرن بیست و یکم، افزایش رو به رشد پوپولیسم در ابعاد مختلف آن است تا جایی که کتاب مجموعه مقالاتی به سرپرستی گیتا یونسکو و ارنست گلنر که در سال ۱۹۶۱ در خصوص پوپولیسم تألیف شد، با این جمله آغاز می‌شود: «شبحی دارد جهان را تسخیر می‌کند: پوپولیسم». به نظر می‌رسد با گذشت زمان و به خصوص در زمانه ما، این جمله، معنایی واقعی و جدی‌تر پیدا کرده است.^۱ در این گفتار، بررسی می‌کنیم که آیا اساساً ارائه تعریفی واحد برای این شبخ مبهمی که دنیای امروز را فراگرفته، ممکن است؟ در بند دوم نیز مفهوم حاکمیت قانون تحلیل و انواع برداشت‌های ارائه شده از آن تبیین خواهد شد.

۱. درویشی، هادی و سمیه مؤمنی، «تأملی درباره پدیده پوپولیسم و انواع آن»، جامعه، فرهنگ و رسانه،

۱۳۹۹، شماره ۳۴، ص ۷۰.

بند یکم. تعریف پوپولیسم: آیا ارائه تعریفی واحد از پوپولیسم ممکن است؟

به لحاظ ریشه‌شناسی، واژه «پوپولیسم»، برگرفته از واژه لاتینی Populus به معنی «مردم» است،^۱ اما تعریف این مفهوم چندان ساده نیست؛ چون پوپولیسم را نمی‌توان به یک منطقه جغرافیایی، یک دوره تاریخی خاص یا شکاف ایدئولوژیکی ویژه‌ای محدود کرد. فرهنگ، چارچوب تاریخی و اجتماعی که موجب پیدایش سیاست پوپولیستی می‌شود، بر ویژگی‌های این پدیده اثر می‌گذارد. به همین دلیل، پوپولیسم در کشورها و مناطق گوناگون، مدل‌های مختلفی دارد و اساساً ارائه تعریفی واحد از آن دشوار است.^۲

صاحب‌نظران مختلف در عرصه جامعه‌شناسی و علوم سیاسی، تعریف‌هایی گوناگون از این مفهوم عرضه کرده و در سال‌های اخیر، اندیشمندان حوزه حقوق اساسی به طور ویژه به آن توجه نشان داده‌اند. این پیچیدگی مفهومی از نظر این اندیشمندان دور نبوده است، تا آن جا که آیزایا برلین در سال ۱۹۶۷ در کنفرانسی که با کوشش ارنست گلنر و گیتا یونسکو در مدرسه اقتصاد لندن برای تبیین جنبه‌های عمده مفهومی پوپولیسم برگزار شد، از «پیچیدگی سیندرلایی»^۳ مفهوم پوپولیسم سخن گفت. به تعبیر برلین، دنبال قالب مناسبی برای کفش (واژه پوپولیسم) هستیم و پاهایی را می‌یابیم که تقریباً برای آن کفش مناسبند، اما باز هم همیشه دنبال آن پای واقعی می‌گردیم که بتواند نمونه خالصی از پوپولیسم باشد.^۴ در این خصوص، هشدار وی کاملاً روشن است: جست‌وجو برای تعریفی یگانه از پوپولیسم دشوار است.

این دشواری در تعریف پوپولیسم به معنای امتناع از ارائه تعریف در خصوص این مفهوم نیست و در این مورد، بسیار تلاش شده است. با وجود این، تعریفی که بیش از همه به آن استناد و از آن بسیار استقبال شده، به تعبیر راورا کالت واسر،^۵ «تعریف حداقلی از پوپولیسم» است. بزرگ‌ترین مزیت تعاریف حداقلی آن است که ما را وادار می‌کنند تا ویژگی‌های اصلی - یا اگر بخواهیم از واژه فنی پیچیده‌تر استفاده کنیم، شرط لازم و شرط کافی - پدیده مورد نظر را شناسایی کنیم.

۱. هیوود، اندرو، سیاست، ترجمه: عبدالرحمان عالم، تهران: نی، ۱۳۹۹، ص ۵۰۲.

۲. نظری، علی‌اشرف و برهان سلیمی، «پوپولیسم راست افراطی در دموکراسی‌های اروپایی: مطالعه موردی فرانسه»، دولت‌پژوهی، دوره اول، شماره ۴، ص ۱۶۱.

3-Cinderella Complex.

4-Halmai, G., "Populism, Authoritarianism and Constitutionalism", German Law Journal 20, 2019, p. 296.

5-Cristóbal Rovira Kaltwasser

خوش‌بختانه در سالیان اخیر، در مباحث دانشگاهی، به تعریف حداقلی از پوپولیسم توجه شده است. در واقع، برخی نویسندگان به اهمیت فهم پوپولیسم به عنوان پدیده‌ای با حدود و شاخص‌های مشخص اشاره کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها، تعریف کاس مود است. طبق تعریف وی، «پوپولیسم، ایدئولوژی مضیقی^۱ است که نهایتاً جامعه را به دو گروه متخاصم و همگن مردم پاک در برابر نخبگان فاسد تقسیم می‌کند و معتقد است سیاست باید تجلی اراده همگانی باشد».^۲

حال برای روشن شدن تعریف به تبیین عناصر سازنده این تعریف می‌پردازیم تا نقاط ابهام روشن شود. اولین نکته‌ای که جلب توجه می‌کند، این است که طبق این تعریف، پوپولیسم، ایدئولوژی است و بر خلاف آنچه ممکن است در افواه عمومی مطرح شود، صرفاً استراتژی و نوعی فرصت‌طلبی برای به دست آوردن قدرت نیست.^۳ حال منظور ما از ایدئولوژی چیست؛ ایدئولوژی، مجموعه‌ای کم و بیش هم‌بسته از اندیشه‌هایی است که پایه‌ای برای کنش سیاسی سازمان‌یافته به وجود می‌آورد (چه این کنش برای حفظ روابط قدرت نظام موجود باشد، چه برای اصلاح یا برانداختن آن). تمام ایدئولوژی‌ها اولاً شرحی از نظم موجود ارائه می‌دهند که معمولاً در قالب جهان‌بینی است. ثانیاً الگویی از آینده مطلوب و تصویری از جامعه خوب ترسیم می‌کنند. ثالثاً تعیین می‌کنند که دگرگونی سیاسی را چگونه می‌توان و باید به وجود آورد.^۴

در تعریف بیان‌شده، پوپولیسم، یک ایدئولوژی است، اما یک ایدئولوژی مضیق یا نحیف است. به عبارت دیگر، آن را به طور کامل نمی‌توان یک ایدئولوژی سیاسی تلقی کرد و تمام ویژگی‌های برشمرده‌شده را دارد. به تعبیری، چگالی ایدئولوژی بودن آن نسبت به ایدئولوژی‌های کامل همانند ناسیونالیسم یا سوسیالیسم کم‌تر است؛ چون توانایی ارائه برنامه‌ای منسجم و جامع برای حل تمام مسائل مهم سیاسی را ندارد و هدفش هم آن نیست. برای مثال، پوپولیسم در خصوص این که بهترین نظام اقتصادی چیست، هیچ نظری ندارد و به دنبال پاسخ به آن هم نیست.

از این رو، شاهدیم که بازیگران سیاسی، این ایدئولوژی کم‌رنگ را با ایدئولوژی‌هایی با درجه خلوص بالاتر ادغام می‌کنند که معمولاً در جناح راست با ناسیونالیسم و در جناح چپ با سوسیالیسم ادغام می‌شود.^۵ البته این، نقطه ضعفی برای این ایدئولوژی نیست، بلکه به

1-ThinCentred Ideology.

2-Mudde, C., "The Populist Zeitgeist", Government and Opposition 39, 2004, p. 543.

3-Kaltwasser, op. cit., p.65.

۴. هیوود، پیشین، ص ۶۵.

5-Stanley, B., "The Thin Ideology of Populism", Journal of Political Ideologies 13, 2008, p. 95.

ماهیت ایدئولوژی بازمی‌گردد؛ چون ایدئولوژی‌ها اساساً نظام‌های فکری کاملاً سازمان‌یافته نیستند، بلکه مجموعه‌هایی سیال از اندیشه‌هایی هستند که در چند نکته هم‌پوشانی دارند.^۱ انتقاد از نخبگان، شرط لازم برای پوپولیسم است، ولی کافی نیست. پوپولیست‌ها علاوه بر نخبه‌ستیزی، کثرت‌ستیزی هم هستند.^۲ پوپولیست‌ها، جامعه را دارای گروه‌های مختلف با ارزش‌ها و علایق متفاوت نمی‌دانند، بلکه معتقدند همه مردم علایق و ارزش‌های یکسان دارند. از این رو، بر مبنای تعریف کاس مود، پوپولیسم، دو نقطه متضاد دارد:^۳ کثرت‌گرایی^۴ و نخبه‌گرایی.^۵ نخبه‌گرایی در اصل به معنی عالی‌ترین، بهترین یا برترین بودن است. اگر در معنای بی‌طرفانه یا به صورت تجربی بخواهیم آن را تعریف کنیم، به اقلیتی گفته می‌شود که قدرت، ثروت یا امتیازات به صورت موجه یا ناموجه در دست آنان متمرکز است. نخبه‌گرایی، اعتقاد به حکومت نخبه یا اقلیتی از نخبگان است.^۶ بر این اساس، نخبه‌گرایی در نگاه مانوی و دوگانه‌انگاری جامعه دقیقاً با پوپولیسم مشترک است، با این تفاوت که معتقد است مردم، خطرناک، بی‌صداقت و عوام هستند و نخبگان نه تنها در اخلاق، بلکه در زمینه‌های فکری و فرهنگی نیز از آنان برترند. پس خواهان آن است که سیاست به طور انحصاری، امری مختص به نخبگان باشد که مردم را راهی در آن نباشد.^۷

تکثرگرایی در نقطه مقابل این هسته مونیستی پوپولیسم و نخبه‌گرایی قرار دارد و با چشم‌انداز دوگانه‌گرایی این دو مفهوم به کلی مخالف است. در تکثرگرایی، جامعه به صورت تنوع وسیعی از گروه‌های اجتماعی با ایده‌ها و منافع گوناگون در نظر گرفته می‌شود. از منظر تکثرگرایی، نبود وابستگی و تفاوت‌ها نه تنها نقطه ضعف نیست، بلکه امری ممکن و حتی مطلوب است.^۸ تکثرگرایان معتقدند که جامعه باید مراکز متعدد قدرت داشته باشد و سیاست از طریق مصالحه و اجماع باید منافع گروه‌های مختلف جامعه را تا جای ممکن بازتاب دهد. ایده اصلی آنان نیز این است که قدرت باید در تمام جامعه توزیع گردد تا

1-Heywood, A., Political Ideologies: An Introduction, 5th Edition, London: Palgrave Mac Millan, 2012, p. 13.

۲. مولر، یان ورنر، **پوپولیسم چیست؟**، ترجمه: بابک واحدی، تهران: بیدگل، ۱۳۹۶، ص ۲۷.

3-Kaltwasser, op. cit., p.66.

4-Pluralism.

5-Elitism.

۶. هیوود، اندرو، **کلیدواژه‌ها در سیاست و حقوق عمومی**، ترجمه: اردشیر امیراجمند و سید باسم موالی‌زاده، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۷، ص ۲۱۷.

7-Mudde, op. cit., p. 543.

8-Sabine, G. H., "Pluralism: a point of view", American Political Science Review 17, 1923, p. 39.

از تحمیل اراده گروهی خاص جلوگیری شود.^۱ از نگاه پلورالیست‌ها، «اراده همگانی»، مفهومی ممتنع است و از نگاه آنان، حاکمیت مردم، فرآیندی پویا و سیال دارد و ایستا نیست.^۲ به طور خلاصه، کثرت‌گرایان، منکر ضرورت مطلق وجود نظام حقوقی یا سیاسی یک‌دست و کاملاً هم‌بسته مورد ادعای پوپولیست‌ها هستند.^۳

بند دوم. تحلیل مفهومی حاکمیت قانون و برداشت‌های ارائه‌شده از آن

۱. مفهوم حاکمیت قانون

با وجود اهمیت انکارناپذیری که حاکمیت قانون در سنت حقوقی داشته و دارد، ارائه مفهومی واحد برای آن بسیار دشوار است^۴ تا جایی که جرمی والدرون این نظر را به بحث گذاشته^۵ که حاکمیت قانون، مفهومی اساساً متعارض^۶ است. با این وجود، دشواری در اجماع رسیدن به ارائه مفهومی واحد به این معنا نیست که ارائه تحلیل مفهومی برای حاکمیت قانون ممتنع باشد. در خصوص تحلیل مفهومی حاکمیت قانون و ارائه تعریفی حداقلی از این مفهوم می‌توان دو گزاره را صورت‌بندی کرد که مؤلفه‌های ضروری و لاینفک مفهوم را دربرگیرد که به طور فراگیر مقبولیت دارد: اول این که حکومت باید به شیوه‌ای عقلانی تصمیم بگیرد و عمل کند؛ به این معنی که تصمیمات و اعمال آن‌ها باید بر مبنای «دلایل» باشد. دوم این که دلایل به یک معنا باید «قانونی» باشد. در گزاره اول، نوع خاصی از حکومت در نظر نیست. پس کاملاً عینی است. گزاره دوم نیز شامل ماهیت یا محتوای خاصی نیست که «دلایل حقوقی» باید از آن ماهیت و محتوا برخوردار باشند. این دو گزاره نشان می‌دهند که زندگی تحت لوای حاکمیت قانون به مثابه سپری است که انسان را از هوا و هوس، پیش‌داوری و تعصب و احساسات حاکمان یا همان «حاکمیت انسان»^۷ به جای «حاکمیت قانون» در امان می‌دارد. در نقطه مقابل حاکمیت قانون،

۱. موود، کاس و کریستوبال راویرا کالت واسر، مقدمه‌ای خیلی کوتاه بر پوپولیسم، ترجمه: احمد موثقی و حسن اعمایی، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۸، ص ۲۷.

2-Hamara, C. T., "the Concept of the rule of law", In: Flores; Imer, B.; Himma; Kenneth, E. (Ed.), Law, Liberty and the rule of law, Netherlands: Springer Netherlands, 2013, p. 25

۳. وینسنت، اندرو، نظریه‌های دولت، ترجمه: حسین بشیریه، تهران: نی، چاپ دهم، ۱۳۹۴، ص ۲۶۸.

4-Radin, M., "Reconsidering the rule of law", Boston University Law Review 69, 1989, p. 781.

5-Waldron, J., "Is the Rule of Law an Essentially Contested Concept (In Florida)?" Law and Philosophy 21, 2002, p. 137.

6-Essentially Contested Concept.

7-Rule of Man.

حاکمان لزوماً به معیارهای خارج از خودشان رجوع نمی‌کنند، بلکه نیازها، پیش‌داوری‌ها و تصمیم‌های شخصی‌شان اثرگذار خواهد بود. به همین دلیل، جوامعی که به حاکمیت قانون بها نمی‌دهند، بیش‌تر مستعد استبدادند.^۱

۲. برداشت‌های ارائه‌شده از حاکمیت قانون

تحلیل مفهومی صرف برای شناخت تمامی ابعاد حاکمیت قانون کفایت نمی‌کند و لازم است برداشت‌های ارائه‌شده از آن نیز بررسی شود. اساساً باید میان تحلیل مفهومی^۲ و برداشت^۳ تفکیک قائل شویم. برداشت از یک اصطلاح در مقایسه با مفهوم آن، گامی فراتر محسوب می‌شود و نظریه‌های گوناگون فلسفی، حقوقی و سیاسی مطرح می‌شوند. در برداشت از یک اصطلاح، هر طیفی از اندیشه‌ورزان، از نظرگاه خاص، با هدفی مشخص و با ابزارهایی متفاوت از دیگری، آن را تحلیل می‌کنند. به عبارت دیگر، معنای برداشت، بسیار روشن‌تر و ملموس‌تر از معنای مفهوم است و پیش‌فرض‌های مفسر بر تفسیر تأثیری اساسی دارد.^۴

در خصوص مفهوم حاکمیت قانون به دو برداشت مهم توجه شده است که عبارتند از: برداشت‌های شکلی^۵ و برداشت‌های ماهوی^۶ از حاکمیت قانون. اندیشمندانی هم‌چون آلبرت ون دایسی و جوزف رز، حاکمیت قانون را به ویژگی‌ها و صفاتی تقلیل داده‌اند که جنبه فرآیندی و شکلی قوانین یا نظام حقوقی را دارند.^۷ در مقابل، رونالد دورکین، مهم‌ترین منادی برداشت ماهوی از حاکمیت قانون است که در ادامه، نظرهای آنان را برای شفاف شدن معنای این برداشت‌ها تحلیل خواهیم کرد.

الف) برداشت شکلی از حاکمیت قانون

حداقلی‌ترین مشخصه حاکمیت شکلی قانون آن است که هر آن‌چه دولت انجام می‌دهد،

1-Hamara, op. cit., p.17.

2-Concept.

3-Conception.

۴. مرکز مالگیری، احمد، **حاکمیت قانون: مفاهیم، مبانی و برداشت‌ها**، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۹۴، ص ۶۱.

5-Thin or formal Conceptions.

6-Thick or Substantive Conceptions.

7-Bradley, A. W., K. D Ewing and C. J. knight, *Constitutional & Administrative Law*, 16th Edition, Uk: Pearson, 2015, p. 85

8-Rule by Law.

باید مبتنی بر قانون باشد. این برداشت از حاکمیت قانون (حکومت از طریق قانون)^۱، به برداشت آلمانی از حاکمیت قانون با عنوان دولت قانون‌مدار متمایل است. در حقیقت، مناسب‌ترین عنوان برای این نظریه، «حکومت از طریق قانون» است.

امروزه نظریه‌پردازان حقوقی در غرب، عبارت «حاکمیت قانون» را به مثابه مفهومی نمی‌پذیرند که ناظر بر حکومت به وسیله قانون باشد؛ زیرا آن را دارای دلالت ضمنی اندکی بر محدودیت‌های قانونی می‌پندارند که باید بر دولت وارد شود.^۱ به همین دلیل، حتی اندیشمندانی که به برداشت‌های شکلی پرداختند، شاخص‌هایی هم‌چون فراگیر بودن، عطف بما سبق نشدن و اطلاع‌رسانی عمومی را برای قانون برشمردند که در ادامه می‌آید.

نخستین حقوق‌دانی که به نظریه‌پردازی در این خصوص پرداخته است، فردریش ژولیوس اشتال بود. بر اساس آموزه اشتال، صرف تبعیت از قانون کفایت می‌کرد.^۲ در مفهوم حکومت به وسیله قانون، قانون نه در خدمت اهدافی چون تضمین حقوق و آزادی‌های شهروندی، بلکه به مثابه ابزاری برای حکومت و تحقق ایده‌های جهت‌دار و موقت حکومتی نگریسته می‌شود. به تعبیر دیگر، در «حکومت به وسیله قانون»، قانون به جای این که در خدمت تأمین حقوق و آزادی‌های شهروندی قرار گیرد، به مثابه ابزاری مؤثر برای تأمین اهداف و ارزش‌های ایدئولوژیک منافع حزبی و گروهی به کار گرفته می‌شود.^۳

در مرتبه بالاتر از حکومت از طریق قانون، برداشت شکلی به طور خاص مورد توجه است و باید میان «حکومت به وسیله قانون» و برداشت شکلی به طور خاص که از جانب اندیشمندانی هم‌چون جوزف رز و دایسی مطرح شده است، تفکیک قائل شد. در برداشت شکلی از حاکمیت قانون، مطابقت با هنجارهای رویه‌ای ملاک قرار می‌گیرد. اصولاً برداشت شکلی، فرآیندمحور است و فضیلت‌های اخلاقی و معیارهایی نظیر عدالت را جزئی از نظریه حاکمیت قانون تلقی نمی‌کند و متضمن مجموعه‌ای از تضمین‌های شکلی در برابر سوء استفاده از قدرت است. به عبارت بهتر، برداشت شکلی از حاکمیت قانون، بیش‌تر بر خصیصه‌های فرآیندمحور و رویه‌ای متکی است و توجه چندانی به محتوای واقعی قوانین ندارد.^۴ همان‌گونه که پیش از این بیان شد، جوزف رز و دایسی، مهم‌ترین منادیان برداشت شکلی هستند که در ادامه، نظرهای آنان را تحلیل می‌کنیم.

۱. غفاری، هدی، «نسبت میان حاکمیت شرع و حاکمیت قانون در نظام قضایی جمهوری اسلامی

ایران»، فصل‌نامه پژوهش حقوق، دوره چهاردهم، ۱۳۹۱، شماره ۳۶، ص ۱۱۱.

۲. ویژه، محمدرضا، مبانی نظری و ساختار دولت حقوقی، تهران: جنگل، ۱۳۹۰، ص ۵۴.

3-Adamidis, V., "Democracy, populism, and the rule of law: A reconsideration of their interconnectedness", Politics August 23, 2021, p. 7

4-Craig, P. P., "Formal and Substantive Conceptions of the Rule of Law: An Analytical Framework", Public Law, 1997, p. 467

ریشه حمایت جوزف رز از برداشت شکلی از حاکمیت قانون را باید در جدایی حقوق از اخلاق دانست.^۱ البته اساساً داوری نهایی در مورد این که حاکمیت قانون دارای جنبه ماهوی است یا صرفاً جنبه شکلی دارد، دایر مدار نسبت حقوق و اخلاق است. پاسخ مثبت یا منفی به این رابطه، جنبه ماهوی و ارزشی حاکمیت قانون را تعیین می‌کند.^۲ رز تصریح می‌کند که هر قانونی که به تصویب پارلمان برسد، باید با خصیصه‌های شکلی حاکمیت قانون مطابقت داشته باشد. البته از نظرگاه رز، این کفایت نمی‌کند، بلکه معتقد است قوانینی که پارلمان تصویب می‌کند و به طور عام اعلام می‌شود، باید راهنمایی برای اعمال شهروندان باشند تا آن‌ها بتوانند برای زندگی خود برنامه‌ریزی کنند و قدرت پیش‌بینی واکنش‌های دولت برای آنان فراهم شود. رز بر اساس این قاعده کلی، تعدادی از ویژگی‌هایی را که قوانین باید داشته باشند، استخراج کرده است تا بتوان گفت مطابقت با آن‌ها مساوی است با انطباق با حاکمیت قانون. همه این موارد به این ایده مربوط است که به افراد امکان می‌دهد بتوانند برای زندگی خود برنامه‌ریزی کنند.^۳

طبق این دیدگاه، حاکمیت قانون اساساً «ارزش سلبی»^۴ تلقی می‌شود، به این معنا که حاکمیت قانون، ارزشی است که صرفاً برای به حداقل رساندن خطرهای قدرت و نظام قانون‌گذاری شکل گرفته است. از نظر رز، ویژگی‌های شکلی، ویژگی‌های حداقلی برای قانون است و نقض آن‌ها مساوی با نقض حاکمیت قانون است. با این حال، وی معتقد است وجود این ویژگی‌ها به این معنا نیست که ما قائل باشیم حقوق ضرورتاً اخلاقی است. به عبارت دیگر، این ویژگی‌ها، منعکس‌کننده ارزش‌های خاص ماهوی همانند عدالت، اخلاق و حقوق بشر نیستند و حاکمیت قانون از این جهت صرفاً ارزشی سلبی است که ضرورتاً خطر قدرت خودسرانه ناشی از قانون را به حداقل می‌رساند. به همین دلیل، رز معتقد است چون حاکمیت قانون، ارزش سلبی و تنها یکی از ارزش‌های نظام حقوقی است که برای برخورداری از یک زندگی مقبول و به دور از استبداد و خودکامگی پدید آمده است، حتی قربانی کردن آن برای دستیابی به دیگر اهداف با ارزش چندان ناموجه نیست. پس اگر فدا کردن حاکمیت قانون، بهترین راه دستیابی به دیگر اهداف حیاتی برای زندگی مطلوب باشد، نادیده گرفتن این فضیلت مورد ایراد نیست.^۵

1-Raz, J., "The Rule of Law and its Virtue", The Law Quarterly Review 93, 1977, p. 207.

۲. زارعی، محمدحسین، گفتارهایی در حقوق عمومی مدرن، حاکمیت قانون و دموکراسی، تهران: خرسندی، ۱۳۹۴، ص ۷۲.

3-Craig, op. cit., p. 469.

4-Negative Value.

5-Craig, op. cit., p.469.

از نظر جوزف رز، برداشت‌های شکلی، منعکس‌کننده ارزش‌های خاص ماهوی همانند آزادی، حقوق بشر و عدالت نیستند و این‌که قانونی بد و ناعادلانه باشد، از اعتبار و مشروعیت آن نمی‌کاهد.^۱ بر مبنای این تحلیل، رز نتیجه می‌گیرد که لزوماً دموکراتیک بودن نظام سیاسی به معنی تحقق حاکمیت قانون در آن نیست و ممکن است حاکمیت قانون در یک نظام غیر دموکراتیک، بیش از نظام‌های دموکراتیک رعایت شود.^۲

اندیشمند دیگری که برداشتی شکلی از حاکمیت قانون ارائه داده، دایسی است. رساله مهم او با عنوان «درآمدی بر مطالعه حقوق اساسی» چنان نفوذی در ادبیات حقوقی و سیاسی دارد که منبع آثار مرتبط با حاکمیت قانون به حساب می‌آید. دایسی، حاکمیت قانون را با سه خصیصه معرفی می‌کند که عبارتند از:

۱. هر گونه سلب آزادی و مجازات (بدنی یا غیر بدنی) اعمال نمی‌شود، مگر به موجب نقض قانونی که طبق حقوق عرفی و نزد محاکم عرفی ایجاد شده باشد.

۲. هر فردی از افراد مستقر در قلمرو سرزمین در هر مقام و درجه که باشد، به صورت برابر، مشمول قوانین کشور است و در برابر محاکم قضایی می‌بایست پاسخ‌گو باشد. به عبارت بهتر، از دیدگاه دایسی، تأکید بر اصل برابری در مقابل قانون به عنوان یکی از اصول بنیادین حاکمیت قانون قابل مشاهده است.

۳. ویژگی سوم که از خصایص حکومت انگلستان برمی‌شمارد، این است که قانون اساسی و اصول بنیادین آن، مشتق از تصمیمات قضایی مربوط به حقوق فردی است و به تعبیر او، «اصول مشروعیت در انگلستان از قبیل آزادی افراد و آزادی اجتماعات و امثال آن از حقوق افرادی که در محاکم قضایی جریان یافته، ناشی شده است»^۳

در نظر گرفتن این ویژگی‌ها نشان می‌دهد که توجه دایسی به جنبه ماهوی معطوف نیست و بیش‌تر بر جنبه‌های فرآیندی و رویه‌ای مبتنی است.

ب) برداشت ماهوی از حاکمیت قانون

از منظر ماهوی، حاکمیت قانون، بیش‌تر با حق فردی مرتبط است و در صورت تعارض میان حق فردی و اراده اکثریت، حق فردی را حراست و تضمین می‌کند. به عبارت دیگر، این برداشت از حاکمیت قانون مستلزم چیزی بیش از حاکمیت قانون موضوعه و شامل هنجارهای فراحقوقی است. در برداشت ماهوی، هدف قانون نه صرفاً اداره حکومت و برقراری نظم در جامعه، بلکه تأمین اهدافی متعالی و برتر هم‌چون فراهم آوردن زمینه مناسب برای اعمال

1-Ibid., p.468.

2-Raz, op. cit., p.196.

۳. دایسی، آبرت، درآمدی بر حقوق اساسی، ترجمه: ناصر سلطانی، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۵، ص ۱۰۸.

حقوق و آزادی‌ها و تأمین عدالت است.^۱ در واقع، برداشت ماهوی از حاکمیت قانون، عناصر شکلی را رد نمی‌کند، اما عناصری خاص را به آن ملحق می‌سازد و جنبه‌های متنوع‌تری دارد که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان از حقوق فردی نام برد. بر این اساس، طبق برداشت ماهوی، حقوق و آزادی‌ها، بخشی از ایده حاکمیت قانون هستند و بر خلاف برداشت شکلی، میان حاکمیت قانون و حقوق و آزادی‌ها و عدالت ماهوی تفکیکی وجود ندارد.^۲

رونالد دورکین، مهم‌ترین نظریه‌پرداز در خصوص برداشت شکلی است. البته اندیشمندان دیگری نیز برای دفاع از این برداشت قلم زده‌اند که می‌توان از یورگن هابرماس نام برد. هابرماس در مقاله مهم خود با عنوان «رابطه درونی میان حاکمیت قانون و دموکراسی» و ذیل بحث میان ارتباط میان این دو مقوله، نظریه حاکمیت شکلی را نقد کرد. هابرماس در توضیح خود چنین می‌آورد: «حقوق‌دانان و جامعه‌شناسان اگر چه دیدگاه‌های متفاوتی دارند، لیکن یک قصد، مدّ نظرشان است و آن این است که آن‌ها میان قانون و حاکمیت قانون از یک سو و دموکراسی از دیگر سو تفکیک قائل می‌شوند. طبق استدلال‌های این دسته، اقتدار سیاسی در هر یک از انواع رژیم‌های سیاسی، همواره قدرت خود را در قالب قانون اعمال نموده است. لذا نظام‌های حقوقی وجود دارند که در آن‌ها هنوز قدرت سیاسی از طریق حاکمیت قانون چارچوب‌بندی نشده است و می‌توان حاکمیت قانونی را فرض کرد که حکومت در آن، دموکراتیک نباشد. به طور خلاصه، نظام حقوقی بدون حاکمیت قانون قابل تصور است و حاکمیت قانون نیز می‌تواند بدون اشکال دموکراتیک قدرت سیاسی وجود داشته باشد و هر یک از آن‌ها می‌توانند در چارچوب دولت‌های مشروطه پذیرفته شوند. با این وجود، مبنای تجربی در خصوص این موضوع، تحت هیچ شرایطی بر این معنا دلالت نمی‌نمایند که حاکمیت قانون بدون دموکراسی امکان‌پذیر است.»^۳

دورکین به منظور تحلیل حاکمیت قانون، دو برداشت را در برابر هم قرار می‌دهد: «برداشت کتاب - قاعده»^۴ و «برداشت حق - بنیاد»^۵ برداشت کتاب - قاعده در واقع، همان برداشت شکلی از حاکمیت قانون است که پیش از این در خصوص آن بحث شد. از دیدگاه دورکین در برداشت شکلی از حاکمیت قانون، توجه به محتوای قانون، موضوع عدالت ماهوی

۱. مرکز مالمری، پیشین، ص ۸۵.

2-Tamanaha, B., On the Rule of Law: History, Politics, Theory, Edinburgh: Cambridge University Press, 2004, p. 102 .

Habermas, J., "On the Internal Relation Between Rule of Law and Democracy", European Journal of Philosophy 3, 1995, p. 12

4-Rulebook Conception.

5-Rights Conception .

است و عدالت ماهوی، ایده‌ای متمایز از حاکمیت قانون است.^۱ سپس برداشت حق - بنیاد خود را شرح می‌دهد که برداشتی ماهوی از حاکمیت قانون است. دورکین معتقد است شهروندان در برابر هم دارای ادعاها و حق‌های اخلاقی بوده و در برابر دولت دارای ادعاها و حق‌های سیاسی هستند. وی از این استدلال نتیجه می‌گیرد که دادرسان در فرآیند دادرسی‌های قضایی و تبعاً قوانین مندرج در کتاب قانون می‌بایست به حق‌های اخلاقی توجه و آن را اعمال کنند.^۲ بنابراین، نظریه حق - بنیاد از حاکمیت قانون، تمایز شکل و محتوا را بر نمی‌تابد؛ زیرا آن‌چه از شرایط شکلی حاکمیت قانون برشمرده شد، جزء شرط لازم این مفهوم است و شرط کافی آن، ارزش‌های ماهوی هم‌چون احترام به کرامت انسانی، برابری و عدالت است.^۳

گفتار دوم. تحلیل امکان یا امتناع تعامل مفاهیم

یکی از مشکلاتی که در تحلیل نسبت میان پوپولیسم و حاکمیت قانون رخ می‌نماید و سبب ابهام در تحلیل این مفاهیم می‌شود، تعارض آمیز و مبهم بودن این مفاهیم است که پیش از این به تفصیل بررسی شد. از این رو، کوشیدیم برداشت‌های حاکمیت قانون روشن شود. برای تحلیل نسبت این مفاهیم، تحلیل تبیین رابطه حاکمیت قانون و پوپولیسم چندان راه‌گشا نخواهد بود و به جای آن باید این سؤال مطرح شود که آیا اساساً پوپولیسم با برداشت‌های حاکمیت قانون تعامل دارد؟ اگر چنین است، پوپولیسم با کدام برداشت از حاکمیت قانون قابل جمع است.^۴

به منظور تحلیل دقیق لازم است ابتدا چالش‌ها و نقدهای پوپولیسم به حاکمیت قانون را بررسی کنیم تا ابعاد رابطه روشن گردد. اولین نقد به نگرش پوپولیسم به مفهوم قانون باز می‌گردد. پوپولیست‌هایی همانند کارل اشمیت به آن‌چه با عنوان جدایی قانون از اخلاق در مشروطه‌خواهی لیبرالی مطرح می‌شود، نقد وارد می‌کنند و قرائت پوپولیستی از مشروطه‌خواهی، قائل به ماهیت سیاسی قوانین است. به بیان دیگر، قائل است که اراده سیاسی، فراتر از قوانین است و قانون همواره می‌بایست پیرو آن باشد. از دیدگاه پوپولیست‌ها، قانون همواره باید بیان اراده ملی باشد. در واقع، پوپولیسم، تأکید بر محدودیت قدرت سیاسی از طریق هنجارهای حقوقی و تسلیم قدرت به هنجارهای بالاتر را رد می‌کند و مدعی است حاکمیت قانون و مشروطه‌گرایی، ابزارهایی هستند که منافع اقلیت (نخبگان) را

1-Craig, op. cit., p.477 .

2-Dworkin, Ronald, A Matter of Principle, Massachusetts: Harvard University Press, 1985, p.12 .

۳. زارعی، پیشین، ص ۵۵.

4-Adamidis, op. cit., p.1 .

بر منافع عمومی برتری می‌دهند. از این رو، پوپولیسم به دنبال ایجاد نظم سیاسی جدیدی است تا منافع عمومی و همگان را بر منافع جزئی برتری دهد. پوپولیسم، لیبرال دموکراسی و حاکمیت قانون را یک فترت و انحراف تاریخی می‌داند.^۱

دومین چالش جدی از جانب پوپولیسم، جایگاه حاکمیت در قرائت پوپولیستی است. از نگاه پوپولیست‌ها، حاکمیت در نهایت، به ملت و مردم منتهی می‌گردد، با این قید که این حاکمیت نباید هرگز تحت انقیاد قانون قرار گیرد. آن‌ها به نوعی به دنبال احیای حاکمیت سیاسی هستند و می‌خواهند بر نگرش‌ها و رویکردهایی غلبه کنند که محدودیت‌ها بر عملکرد رهبران سیاسی بار می‌کنند.

سومین چالش مهم پوپولیسم، مسئله فردیت است. این چالش از این رو طرح می‌شود که می‌تواند مفهوم مردم را به مثابه کلیت واحد و همگون مورد نظر پوپولیست‌ها از بین ببرد. از دیدگاه پوپولیست‌ها، حاکمیت قانون، کلیت و همگونی را از بین می‌برد؛ چون به دلیل تأکید بر حق‌های فردی و حمایت از افکار متفاوت، تفکیک در جامعه سیاسی را می‌پذیرد. هم‌چنین منجر به تضعیف قدرت حاکمان می‌شود. فردیت خصوصاً در قرائت لیبرالی آن به تک تک افراد حاکمیت می‌دهد و از نگاه‌های جمع‌گرایانه و تعلق به جمع دوری می‌کند. از این رو، برداشت ماهوی حاکمیت قانون را می‌توان مانعی برای دستیابی به اهداف جمعی دانست. ویژگی مشترک پوپولیست‌ها، تمسک سیاسی به مردم و ادعای مشروعیت است که بر ایدئولوژی دموکراتیک حاکمیت عمومی و قاعده اکثریت استوار است. پوپولیست‌ها ادعا می‌کنند که نظام‌های لیبرال و نمایندگی با همراهی نهادهای قضایی که از دیدگاه آنان، منشعب از مردم نیستند، تمایل دارند حاکمیت مردمی را به افسانه‌ای تحقق‌نیافته تبدیل کنند.^۲

حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا تأکید پوپولیست‌ها بر حاکمیت مردم، آن را واجد خصلت دموکراتیک می‌کند؟ مطالعه پوپولیسم نشان می‌دهد دموکراسی نابی که پوپولیست‌ها در پی احیای آن هستند، نه تنها جای‌گزین آن دموکراسی - که منجر به حمایت از حقوق فردی گردد - نمی‌شود، بلکه ایدئولوژی آن‌ها در نهایت، مقابل تام و تمام با حقوق فردی، به ویژه حقوق اقلیت‌هاست. اگر هم نسخه بدیلی ارائه دهند، با توجه به دیدگاه یک‌سونگرانه آن‌ها، ریل‌گذاری برای آن چیزی است که می‌توانیم آن را دیکتاتوری دموکراتیک^۳ بنامیم.^۴ در واقع، تمسک پوپولیست‌ها به قاعده اکثریت و ترجیح رویکرد سیاسی

1-Blokker, P., "Populism as a Constitutional Project", International Journal of Constitutional Law 17, 2019, p. 540.

2-Blokker, op. cit., p.541.

3-Democratic Dictatorship.

4-Arato, A., Post Sovereign Constitutional Making: Learning and Legitimacy, Great clarendon street: Oxford university press, 2016, p. 271

بر رویکرد حقوقی از جانب آن‌ها، دستاویزی است برای اعمال قرائتشان از حاکمیت مردم و از آن طریق، سرکوب دیگران (در ادبیات پوپولیستی، مساوی است با نخبگان). این، دقیقاً نقطه‌ای است که پوپولیسم با حاکمیت قانون ماهوی زاویه پیدا می‌کند. همان گونه که پیش از این بیان شد، برداشت ماهوی از حاکمیت قانون، ترکیبی است از برداشت شکلی به علاوه دموکراسی و حقوق فردی.^۱ طبق برداشت ماهوی از حاکمیت قانون، تمام قوای عمومی باید همواره در چارچوب محدودیت‌های تعیین شده توسط قانون، مطابق با ارزش‌های دموکراسی و حق‌های بنیادین و تحت کنترل دادگاه‌های مستقل و بی‌طرف عمل کنند. برداشت ماهوی از حاکمیت قانون، اجرای اصولی همانند قانونی بودن، متضمن فرآیند شفاف، پاسخگو، دموکراتیک و کثرت‌گرایانه بودن وضع قوانین، ممنوعیت اعمال خودسرانه قدرت اجرایی، حمایت قضایی مؤثر توسط دادگاه‌های مستقل و بی‌طرف، احترام به حقوق اساسی، تفکیک قوا و برابری در برابر قانون است. بر این مبنا برای این که از اعمال خودسرانه قاعده اکثریت جلوگیری شود، لازم است اولاً به حقوق فردی توجه کرد و در درجه بعد، سازوکار مشروعیت بر مبنای رضایت و رعایت حق‌های شهروندان در اولویت قرار گیرد، نه تصمیم بر مبنای صرف رأی و صرف قاعده اکثریت که مطلوب پوپولیسم است.^۲

باید توجه داشت پوپولیسم و دموکراسی، بر حاکمیت مردمی و قاعده اکثریت بنا شده‌اند، اما مفهوم ماهوی از حاکمیت قانون و دموکراسی،^۳ قائل به عنصر دیگری است که پوپولیسم با قائل بودن به ثابت و همگون بودن اراده عمومی، مخالف آن است و آن عنصر، کثرت‌گرایی است. دموکراسی به مفهوم ماهوی آن از حقوق اقلیت و حقوق افراد حمایت می‌کند، در حالی که ایدئولوژی پوپولیسم با این دیدگاه مغایر است. بنابراین، هر گونه تحلیلی از نسبت میان پوپولیسم و حاکمیت قانون به دو متغیر بستگی دارد: اولاً هدفی که حاکمیت قانون در خدمت آن است و برداشتی که از حاکمیت قانون ارائه می‌شود. پوپولیسم به حاکمیت مطلق مردم بی هیچ قیدی ارجحیت می‌دهد و برای خدمت به این هدف، حاکمیت قانون شکلی را به عنوان ابزاری به کار می‌گیرد. پس برداشت ماهوی حاکمیت قانون با پوپولیسم در تعارض قرار دارد؛ زیرا آن چه از منظر حاکمیت قانون ماهوی اهمیت دارد، تضمین حق‌های فردی و بنیادین است که از جانب پوپولیسم نقض می‌شود.

1-Allan, T. R., Law, Liberty, and Justice: The legal Foundations of British Constitutionalism, Oxford: Clarendon. Press, 1993, p. 22

2-Hutchinson, A., "Democracy and the rule of law" In: Hutchinson, A. and Monahan, P., (Ed.) The Rule of Law: Ideal or Ideology, Toronto, Canada: Carswell, 1987, p. 100

۳. زارعی، پیشین، ص ۶۹.

پوپولیست‌ها با انحصاری که برای تفکر خود فائلند، معتقدند که تفسیر صحیح از اراده مردم از آن‌هاست و با اعمال فشار به دیگر نهادها تلاش می‌کنند تفسیر خود را حاکم کنند. به باور آنان، قوانینی که وضع کرده‌اند، «فرمان‌های مردم به عنوان حاکم» است. از این نظر، اقدام دولت زمانی مشروعیت می‌یابد که مبتنی بر اطاعت از قانون (پوپولیستی) باشد و تبعیت از قانون پوپولیستی برای تداوم حاکمیت مردم، ضروری تلقی می‌گردد و به هر گونه محدودیتی برای آن حمله می‌شود.

از این منظر، با توجه به آن‌چه در تحلیل برداشت شکلی بیان شد، پوپولیسم می‌تواند با معیارهای برداشت شکلی هم‌خوانی داشته باشد یعنی قوانین پوپولیستی حتی با این ویژگی‌هایی که از جانب طرفداران برداشت شکلی مطرح شد، همانند: فراگیر بودن، عطف بما سبق نشدن و اطلاع‌رسانی عمومی هم‌خوانی دارد. به تعبیری می‌توان گفت به لحاظ نظری، آرمان پوپولیسم، دست‌یابی به دموکراسی به علاوه برداشت شکلی از حاکمیت قانون است. برداشت شکلی از حاکمیت قانون به تفصیل توضیح داده شد، اما در مورد مؤلفه دموکراسی باید گفت که پوپولیسم، نوید بازگشت به ناب‌ترین شکل دموکراسی را می‌دهد که در آن، حاکمیت، مطلق است و سیاست، بیانگر اراده ناب مردم است.^۲

صرف هم‌خوانی پوپولیسم با برخی از برداشت‌های حاکمیت قانون و تأکید بر حاکمیت مردم به این ایدئولوژی ارزش نمی‌دهد. درست است که کسب امتیاز بالا در شاخص حاکمیت قانون، شاخصی معتبر از کیفیت یک دموکراسی است، اما اصولاً مشروط بر این‌که این سیستم با الزامات رویه‌ای پیش‌بینی‌شده در برداشت شکلی مطابقت داشته باشد، فرآیندهای پاسخ‌گویی پیچیده و دقیق را اجرا کند و دارای نظامی از تفکیک قوا و نظارت و تعادل باشد که امکان ایجاد یک دستگاه قضایی مستقل، دموکراسی و حاکمیت قانون را توأمان فراهم می‌کند.^۳

قانون دموکراتیک نه با این عنوان که «فرمان حاکم» است، بلکه به این دلیل الزام‌آور است که محصول حوزه عمومی است که نمایندگان مردم پس از مشورت کافی با جامعه مدنی به طور دوره‌ای تشخیص می‌دهند و تصویب و ابلاغ می‌کنند. رقابت عمومی و همگانی بودن به عنوان ابعاد مهمی از دموکراسی، فرصتی عادلانه را برای جامعه مدنی فراهم می‌کند تا به قانون‌گذاری کمک کند و از این طریق مشارکت ورزد. حاکمیت واقعی مردم نیز زمانی محقق خواهد شد که هر فرد به عنوان بخشی از منبع قدرت سیاسی تلقی شود و حکومت بر این باور باشد که قدرت، متعلق به مردمی است که آن را تولید کرده‌اند و موقتاً به

1-Utterance of Sovereign people.

2-Adamidis, op. cit., p.10.

3-Habermas, op. cit., p.12.

کارگزاران نظام سیاسی تفویض شده است. در این فرض، دولت نه در جایگاه اصیل، بلکه به عنوان نماینده صاحبان قدرت، صلاحیت پیدا می‌کند تا از سوی مردم و به منظور اهدافی که آن‌ها تعیین کرده‌اند، اعمال حاکمیت کند. در واقع، حاکمیت واقعی زمانی تضمین خواهد شد که تمام اشکال قدرت در یک نظام سیاسی به مبانی و اصول نمایندگی پای‌بند باشند و هیچ شکلی از قدرت سیاسی - حقوقی نتواند بدون گذر از نظام نمایندگی به حیات خود ادامه دهد^۱ و این قرائت‌ها کاملاً مغایر با قرائت پوپولیستی است.

گفتار سوم. تحلیل نقش حقوق اداری در چالش میان پوپولیسم و حاکمیت قانون

در حقوق اداری، چالش میان پوپولیسم و حاکمیت قانون از گذرگاه مفهوم نظارت قضایی نمود پیدا می‌کند. این امر ناشی از آن است که نظارت قضایی بر اعمال دولت، در مفهوم بنیادین حاکمیت قانون ریشه دارد. بدون درک روشنی از ایده حاکمیت قانون و نظام‌های حقوقی - سیاسی مقابل آن و بدون توجه به معیارهای تحقق حاکمیت قانون و تلاش برای اجرای آن‌ها نمی‌توان انتظار داشت که نظارت قضایی بتواند حمایت از حقوق شهروندان مقابل حکومت را فراهم کند^۲ و ریشه عناد دیرینه پوپولیسم با نظارت قضایی را باید در اصطکاک مفاهیم حاکمیت قانون و پوپولیسم واکاوی کرد.

در واقع، حاکمیت قانون یکی از مفاهیم حقوقی و سیاسی است که حقوق اساسی و حقوق اداری را به یکدیگر مرتبط می‌سازد. بر این اساس، مقام‌ها و مسئولان اجرایی کشور مکلفند در روابط خود با یکدیگر و با شهروندان، از شاخص‌های قانونی پیروی کنند و از تصمیم‌گیری‌های خودسرانه، مبهم و زودگذر بپرهیزند. رعایت نکردن موازین قانونی موجب می‌شود اقدامات آنان و مقررات وضع‌شده به علت تضییع حقوق مردم، غیر قانونی اعلام شوند. برای دستیابی به چنین هدفی، وجود نهادهای قضایی مستقل به منظور نظارت و مهار اعمال و اقدامات مسئولان اجرایی یا سیاسی ضرورت پیدا می‌کند. چنین نهادهایی در جریان نظارت، اصول و معیارهای حقوقی را تبیین می‌کنند تا تحقق مفاهیمی هم‌چون حاکمیت قانون و تفکیک قوا را در روابط نهادها و سازمان‌های اجرایی با یکدیگر و با مردم امکان‌پذیر سازند.^۳

۱. دبیرنیا، علی‌رضا، «حاکمیت مردم در مفهوم مدرن (فرا ساختاری بودن حق حاکمیت)»، پژوهش‌های حقوق تطبیقی، سال بیستم، ۱۳۹۵، شماره ۳، ص ۴۴۵.

۲. هداوند، مهدی، «نظارت قضایی: تحلیل مفهومی، تحولات اساسی (طرحی برای توسعه حقوق اداری و ارتقای نظارت قضایی)»، فصل‌نامه حقوق اساسی، ۱۳۸۷، شماره ۹، ص ۷.

۳. زارعی، پیشین، ص ۲۱۷.

از نظر دایسی نیز اصل حاکمیت قانون در بردارنده نتایج مشخصی است که نظارت قضایی، یکی از جنبه‌های این اصل به شمار می‌رود. در چنین شرایطی، حاکمیت قانون، میان حقوق افراد و قانون اساسی، حلقه اتصال ایجاد می‌کند. اگر می‌خواهیم آزادی‌ها و حقوق را جدی بگیریم، باید از راهکارهای قضایی شروع کنیم؛ چون اقدام قضایی، حقوق را به بار می‌آورد و به عبارت دیگر، حقوق واقعی وجود ندارد، مگر آن که یک راهکار قضایی برای مطالبه آن وجود داشته باشد. بنابراین، اگر مهم‌ترین کارویژه حاکمیت قانون را پیش‌گیری از اعمال خودسرانه مقامات عمومی فرض کنیم، نظارت قضایی، ابزار مؤثر چنین حاکمیتی محسوب می‌شود که به این وسیله، قدرت را کنترل می‌کند.^۱

تا این جا ارتباط و انسجام مسئله حاکمیت قانون و نظارت قضایی مشخص شد. حال سؤال این است که حاکمیت قانون و پوپولیسم و تحلیل‌هایی که پیش از این مطرح شد، با مفهوم نظارت قضایی چه ارتباطی دارد؟ همان‌گونه که بیان شد، نظام‌های حقوقی دنیا در عصر کنونی به ویژه در دهه‌های اخیر به پوپولیسم به عنوان یک چالش عینی توجه کرده‌اند. «نظارت قضایی»، یکی از ابزارهای حقوق عمومی به منظور مقید ساختن دولت به حاکمیت قانون و رعایت حقوق و آزادی‌های شهروندان است^۲ و نظارت قضایی و حاکمیت قانون، مکمل یکدیگرند که جدا از هم نمی‌توانند اهداف مورد نظر خود را محقق سازند.^۳ به همین دلیل، تحلیل حقوقی چالش‌های پوپولیسم برای حاکمیت قانون، جدای از مفهوم نظارت قضایی ممکن نیست.

پوپولیسم به عنوان پدیده‌ای که در دهه‌های اخیر، نظام حقوقی را به چالش کشیده، زوایا و شکاف‌هایی را برای نظام حقوقی در بعد حقوق اساسی و حقوق اداری نمایان کرده که شاید پیش از این، چندان عینیت نداشته است. چالش پوپولیسم و حاکمیت قانون به خوبی نمایانگر این انتقاد است که همواره به حقوق‌دانان اداری وارد شده که با آن‌که مطالعات بازنگری قضایی در مرکز پژوهش‌های آن‌هاست، صرفاً به مسائل حقوقی آن توجه داشته‌اند، در حالی که به بستر بازنگری قضایی که از یک سو، متشکل از نظریه‌های سیاسی و حقوق اساسی است و از دیگر سو، متأثر از نظام سیاسی است، کم‌تر توجه داشته‌اند.^۴

۱. مولایی، آیت و بهروز سعادت‌راد، «مشکلات نظارت قضایی بر نهادهای انقلابی با تأکید بر سازمان

تبلیغات اسلامی»، مجله حقوقی دادگستری، دوره هشتاد و سوم، شماره ۱۰۷، ص ۲۱۰.

۲. گرجی ازندریانی، علی‌اکبر و جعفر شفیعی سردشت، «اعمال نظارت‌ناپذیر قضایی دولت»، دانش حقوق عمومی، سال دوم، ۱۳۹۲، شماره ۵، ص ۲۲.

۳. گرجی ازندریانی، علی‌اکبر، «حاکمیت قانون در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران: امکان‌سنجی یک نظریه»، مجله تحقیقات حقوقی، ۱۳۸۷، شماره ۴۸، ص ۱۵۱.

۴. هداوند، مهدی، حقوق اداری تطبیقی (جلد ۲)، تهران: سمت، چاپ سوم، ۱۳۹۱، ص ۵۰۰.

پوپولیسم بر مفاهیم بسیاری در حقوق عمومی هم‌چون قدرت مؤسس، نمایندگی، مفهوم حق و حاکمیت قانون اثرگذار است که به بسیاری از این مفاهیم در حوزه مطالعات حقوق اساسی توجه می‌شود، ولی این به معنای اثرناپذیری دیگر حوزه‌ها از پوپولیسم نیست. اثرپذیری دیگر حوزه‌ها در مطالعات حقوقی را باید از دریچه همین مفاهیم تحلیل کرد و چالش پوپولیسم برای حقوق اداری از دریچه مفهوم حاکمیت قانون صورت می‌گیرد.

همانا تبیین رابطه میان حاکمیت قانون و پوپولیسم و روشن ساختن زوایای آن‌ها که پیش از این بررسی شد، در گزینش الگوهای نظارت قضایی به عنوان مهم‌ترین ضمانت اجرایی حاکمیت قانون در نظام‌های حقوقی اثرگذار خواهد بود. پوپولیسم از مصادیق عینی در نظام‌های حقوقی و سیاسی امروز است که حداقل به صورت سلبی به خوبی نشان می‌دهد که در گزینش الگوهای نظارت قضایی، تحلیل حقوقی صرف کافی نیست و نیازمند مطالعات در بستر سیاسی و حقوقی به صورت توأمان است. واضح است که توجه به برداشت ماهوی از حاکمیت قانون بدون توجه به الگوهای حق‌بنیان نظارت قضایی^۱ راه به جایی نخواهد برد و تمام این‌ها هم‌چون یک زنجیره به هم متصلند.

لاکلین در مقاله‌ای با عنوان «حق‌ها، دموکراسی و حقوق»^۲، دو توجیه اصلی را برای مشروعیت نظم حقوقی در جامعه مدرن تشریح کرد^۳ که عبارتند از: توجیه دموکراتیک نظم حقوقی و توجیه حق بنیاد. پوپولیسم به عنوان پدیده‌ای که در دنیای مدرن ظهور یافته، مهم‌ترین تجلی رویارویی این دو رویکرد است و چالش میان حاکمیت قانون و پوپولیسم به خوبی نشان می‌دهد که پذیرش توجیه حق‌بنیاد برای مشروعیت نظم حقوقی در این تقابل از آسیب‌های پوپولیسم بر نظام حقوقی و سیاسی خواهد کاست.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. همان، ص ۵۰۱.

2-Rights, Democracy and Law.

3-Loughlin, M., "Rights, Democracy and Law", In: K. D. Campell, and K. D. Ewing, and A. Tomkins (eds.), *Sceptical Essays on Human Rights*, Oxford: Oxford University Press, 2001, p. 41

نتیجه گیری

همان گونه که بیان شد، هدف این پژوهش آن است که با نگاهی حقوقی و صورت بنیادی به تحلیل مفهوم پرچالش پوپولیسم برای نظام سیاسی و حقوقی بپردازیم. با عنایت به اقتدای این نظریه به مفهوم «مردم» و «تمسک به آرای مردم»، مطالعه سیاسی و جامعه‌شناختی پوپولیسم در دهه‌های اخیر و مطالعات حقوقی این پدیده در سالیان اخیر در دنیا، جذاب و در عین حال، مناقشه‌برانگیز است.

در این مقاله بررسی کردیم که چگونه تمسک به اراده مردم و حاکمیت مردم با آمیخته شدن با این نظریه به اقتدارگرایی کامل می‌انجامد و در این میان، حاکمیت قانون چه نقشی می‌تواند ایفا کند. بر این مبنا، تحلیل شد آیا حاکمیت مردم می‌تواند به تنهایی در مقابله با این پدیده برخورد کند و از این دریچه، از منظر حقوق اداری نیز پدیده‌ها تحلیل شد. ابتدا از تحلیل پوپولیسم شروع کردیم. تحلیلی که از تعریف پوپولیسم ارائه شد، نشانه آن است که این مفهوم از سه رکن مهم تشکیل می‌شود: مردم، نخبگان و اراده همگانی. به عبارت بهتر، سه خصیصه پوپولیستی، رابطه آشتی‌ناپذیر اساسی میان مردم و نخبگان، تلاش برای اعاده قدرت به مردم و حاکمیت مردمی، مردم به مثابه کلیت واحد و همگون است. بنا به تعریف ارائه‌شده، پوپولیسم، ایدئولوژی مضیق‌ی است که از حاکمیت مردم به مثابه مجموعه‌ای همگون طرف‌داری می‌کند.

بنابراین، تعریف، پوپولیست‌ها، مشتاق «کل‌گرایی» هستند. این اندیشه که جامعه سیاسی دیگر نباید چند دسته باشد و این تصور که می‌توان کاری کرد که مردم یکی شوند و تمام آن‌ها یک نماینده واحد راستین داشته باشند. پس ادعای اصلی پوپولیسم، گونه‌ای اخلاقی‌شده از کثرت‌ستیزی است. به عبارت دیگر، صرف مخالفت با نهاد مستقر و نخبگان کافی نیست، بلکه پوپولیسم علاوه بر نخبه‌ستیزی، کثرت‌ستیزی نیز هست. این نگاه کل‌گرا و هسته مونیستی به اراده همگانی می‌تواند به حمایت از گرایش‌های اقتدارگرایانه منجر شود. به این ترتیب، برخلاف فرآیند عقلانی که از طریق حوزه عمومی ساخته می‌شود، برداشت پوپولیستی از اراده عمومی بر مفهوم شعور و حس مشترک استوار است.

به طور خلاصه، چون پوپولیسم متضمن این است که اراده همگانی، نه تنها شفاف، بلکه مطلق است، می‌تواند به اقتدارگرایی و حملات غیر لیبرالی به هر کسی که تصور می‌شود همگونی مردم را تهدید می‌کند، مشروعیت ببخشد. در واقع، در اندیشه پوپولیستی، جامعه سیاسی به صورت مجموعه‌ای سیاسی، همگون با اراده واحد و همگانی تصور می‌شود که تنها رهبر کاریزماتیک، سخن‌گو و بازتاب‌دهنده صدای مردم است. از دید پوپولیست‌ها، تمام افراد و گروه‌هایی که در این مجموعه واحد و همگون (مردم راستین) قرار نمی‌گیرند،

از جمله نخبگان فاسد، اقلیت‌ها، بیگانگان و مهاجران، دشمن و دیگری تلقی می‌شوند و قابل دفع و طرد هستند.

در مواجهه با این پدیده، حاکمیت قانون می‌تواند نقش بسیار مهمی ایفا کند. البته به صورت بسیط نمی‌توان از نسبت میان حاکمیت قانون و پوپولیسم سخن گفت، بلکه باید نسبت میان برداشت‌های حاکمیت قانون و پوپولیسم بررسی شود. در تحلیل رابطه پوپولیسم و حاکمیت قانون به تحلیل رابطه پوپولیسم و برداشت‌های حاکمیت قانون پرداختیم. با ویژگی‌هایی که برای برداشت ماهوی برشمرده شد، مشخص است که این برداشت با پوپولیسم کاملاً در تناقض است؛ چون پوپولیست‌ها با انحصاری که برای تفکر خود قائلند، معتقدند تفسیری صحیح از اراده مردم از آن‌هاست و با اعمال فشار بر دیگر نهادها تلاش می‌کنند تفسیر خود را حاکم کنند.

به باور پوپولیست‌ها، قوانینی که وضع می‌کنند، «فرمان‌های مردم به عنوان حاکم» است و با توجه به نگاه پوپولیست‌ها به حاکمیت مردم به مثابه کلیت واحد و همگون، آن‌ها هیچ حقی برای دیگران قائل نیستند. دیگران ممکن است نخبگان و دیگر افرادی باشند که در چارچوب این کلیت قرار نمی‌گیرند (مثل مهاجران و اقلیت‌ها). این در حالی است که طبق برداشت ماهوی از حاکمیت قانون، قوای عمومی مکلفند در چارچوب محدودیت‌های تعیین‌شده توسط قانون، مطابق حق‌های بنیادین و تحت کنترل دادگاه‌های مستقل و بی‌طرف عمل کنند. به عبارتی دیگر، این برداشت، مبتنی بر حفظ حقوق شهروندان است. در مقابل با توجه به آن‌چه در نظر جوزف رز بیان شد، در برداشت شکلی در هر دو روایتش، امکان هم‌پوشانی و تعامل با پوپولیسم وجود دارد و لزوماً برداشت شکلی مغایر با پوپولیسم نیست. همان‌گونه که اشاره شد، پوپولیست‌ها اعتقاد دارند که تفسیر صحیح از اراده مردم از آن‌هاست و با اعمال فشار بر دیگر نهادهای مستقر در جامعه تلاش می‌کنند تا تفسیر خود را حاکم کنند و قوانینی که وضع می‌کنند، «فرمان‌های مردم به عنوان حاکم» است. از این رو، اقدام دولت زمانی مشروعیت می‌یابد که مبتنی بر اطاعت از قانون (پوپولیستی) باشد و تبعیت از قانون پوپولیستی برای تداوم حاکمیت مردم ضروری تلقی می‌شود و هر گونه محدودیتی برای آن زیر سؤال می‌رود.

از این منظر، با توجه به تحلیل مربوط به برداشت شکلی، پوپولیسم لزوماً برداشت‌های شکلی را رد نمی‌کند و حتی برای رسیدن به این اهداف ممکن است از این ابزارها استفاده کند. مثلاً قانون وضع کند که عطف بماسبق نشود و به اطلاع عموم برسد که کاملاً شفاف باشد. پس لازم است که نظام‌های حقوقی و سیاسی، مفهوم حاکمیت قانون را مفهومی بسیط ندانند و در تعیین سازوکارها به تفاوت برداشت‌ها در این خصوص توجه کنند. باید دانست

هر چه سازوکار نظام حقوقی، بیش‌تر مبتنی بر حمایت از برداشت ماهوی از حاکمیت قانون باشد، یکه‌تازی‌های پوپولیسم در آن نظام از طریق حاکمیت قانون با توجیه مستدل‌تری مه‌ار خواهد شد و بهانه حاکمیت مردم زیر لوای تفسیرهای پوپولیستی به بهای حقوق اقلیت و حق‌های بنیادین تمام نمی‌شود. از این طریق، به هر دو مفهوم حاکمیت مردم و حق‌های بنیادین، آسیب‌های کم‌تری وارد خواهد شد.

به تعبیر دیگر، می‌توان گفت پوپولیسم با ادعای حمایت از حاکمیت مردم، یکی از چالش‌های مهم برای حاکمیت مردم در عصر کنونی است و تأکید بر برداشت‌های ماهوی از حاکمیت قانون با اعمال سازوکار نظارت قضایی در نظام حقوقی و سیاسی می‌توان از خطرهای بالقوه این تنش بکاهد. این امر، اهمیت توجه به سازوکارهای حق‌بنیاد در ساختار نظارت قضایی در نظام حقوقی و سیاسی را نشان می‌دهد.



فهرست منابع

۱. فارسی

الف) کتاب

۱. بیتام، دیوید، **دموکراسی و حقوق بشر**، ترجمه: محمدتقی دل‌فروز، تهران: طرح‌نو، ۱۳۸۹.
۲. دایسی، آلبرت، **درآمدی بر حقوق اساسی**، ترجمه: ناصر سلطانی، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۵.
۳. زارعی، محمدحسین، **گفتارهایی در حقوق عمومی مدرن**، حاکمیت قانون و دموکراسی، تهران: خرسندی، ۱۳۹۴.
۴. مرکز مالگیری، احمد، **حاکمیت قانون: مفاهیم، مبانی و برداشت‌ها**، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۹۴.
۵. مولر، یان ورنر، **پوپولیسم چیست؟**، ترجمه: بابک واحدی، تهران: بیدگل، ۱۳۹۶.
۶. موود، کاس و کریستوبال راویرا کالت واسر، **مقدمه‌ای خیلی کوتاه بر پوپولیسم**، ترجمه: احمد موثقی، و حسن اعمایی، تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۸.
۷. هداوند، مهدی، **حقوق اداری تطبیقی (جلد ۲)**، تهران: سمت، چاپ سوم، ۱۳۹۱.
۸. هیوود، اندرو، **کلیدواژه‌ها در سیاست و حقوق عمومی**، ترجمه: اردشیر امیرارجمند و سید باسم موالی‌زاده، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۷.
۹. هیوود، اندرو، **سیاست**، ترجمه: عبدالرحمان عالم، تهران: نی، ۱۳۹۹.
۱۰. ویژه، محمدرضا، **مبانی نظری و ساختار دولت حقوقی**، تهران: جنگل، ۱۳۹۰.
۱۱. وینسنت، اندرو، **نظریه‌های دولت**، ترجمه: حسین بشیریه، تهران: نی، چاپ دهم، ۱۳۹۴.

ب) مقاله

۱. دبیرنیا، علی‌رضا، «**حاکمیت مردم در مفهوم مدرن (فرااختاری بودن حق حاکمیت)**»، پژوهش‌های حقوق تطبیقی، سال بیستم، ۱۳۹۵، شماره ۳، صص ۱۳۵-۱۱۱.
۲. درویشی، هادی و سمیه مؤمنی، «**تأملی درباره پدیده پوپولیسم و انواع آن**»، جامعه، فرهنگ و رسانه، ۱۳۹۹، شماره ۳۴، صص ۸۵-۶۹.
۳. غفاری، هدی، «**نسبت میان حاکمیت شرع و حاکمیت قانون در نظام قضایی جمهوری اسلامی ایران**»، فصل‌نامه پژوهش حقوق، دوره چهاردهم، ۱۳۹۱، شماره ۳۶، صص ۱۳۲-۱۰۷.

۴. گرجی ازندیانی، علی اکبر و جعفر شفیع سردشت، «اعمال نظارت‌ناپذیر قضایی دولت»، دانش حقوق عمومی، سال دوم، ۱۳۹۲، شماره ۵، صص ۴۰۲۱.
۵. گرجی ازندیانی، علی اکبر، «حاکمیت قانون در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران: امکان‌سنجی یک نظریه»، مجله تحقیقات حقوقی، ۱۳۸۷، شماره ۴۸، صص ۱۸۴۱۰۷.
۶. مولایی، آیت و بهروز سعادت‌راد، «مشکلات نظارت قضایی بر نهادهای انقلابی با تأکید بر سازمان تبلیغات اسلامی»، مجله حقوقی دادگستری، دوره هشتاد و سوم، شماره ۱۰۷، صص ۲۲۶۲۰۷.
۷. نظری، علی اشرف و برهان سلیمی، «پوپولیسم راست افراطی در دموکراسی‌های اروپایی: مطالعه موردی فرانسه»، دولت‌پژوهی، دوره اول، شماره ۴، صص ۱۸۵۱۵۷.
۸. هداوند، مهدی، «نظارت قضایی: تحلیل مفهومی، تحولات اساسی (طرحی برای توسعه حقوق اداری و ارتقای نظارت قضایی)»، فصل‌نامه حقوق اساسی، ۱۳۸۷، شماره ۹، صص ۵۶۷.

2-Latin Source

A) Book

- 1-Allan, T. R., Law, Liberty, and Justice: The legal Foundations of British Constitutionalism, Oxford: Clarendon Press, 1993
- 2-Arato, A., Post Sovereign Constitutional Making: Learning and Legitimacy, Great clarendon street: Oxford university press, 2016
- 3-Bradley, A. W., K. D Ewing and C. J. knight, Constitutional & Administrative Law, 16th Edition, Uk: Pearson, 2015
- 4-Dworkin, Ronald, A Matter of Principle, Massachusetts: Harvard University Press, 1985
- 5-Heywood, A., Political Ideologies: An Introduction, 5th Edition, London: Palgrave Mac Millan, 2012
- 6-Tamanaha, B., On the Rule of Law: History, Politics, Theory, Edinburgh: Cambridge University Press, 2004

B) Article

- 1-Adamidis, V., «Democracy, populism, and the rule of law: A reconsideration of their

- interconnectedness», *Politics* August 23, 2021, 113
- 2-Blokker, P., "Populism as a Constitutional Project", *International Journal of Constitutional Law* 17, 2019, 536553
- 3-Corrias, Luigi, "Populism in a Constitutional Key: Constituent Power, Popular Sovereignty and Constitutional Identity", *European Constitutional Law Review* 12, 2016
- 4-Craig, P. P., "Formal and Substantive Conceptions of the Rule of Law: An Analytical Framework", *Public Law*, 1997, 467487
- 5-Habermas, J., "On the Internal Relation Between Rule of Law and Democracy", *European Journal of Philosophy* 3, 1995, 1220
- 6--Halmai, G., "Populism, Authoritarianism and Constitutionalism", *German Law Journal* 20, 2019, 296 – 313
- 7-Hamara, C. T., "the Concept of the rule of law", In: Flores; Imer, B.; Himma; Kenneth, E. (Ed.), *Law, Liberty and the rule of law*, Netherlands: Springer Netherlands, 2013
- 8-Hutchinson, A., "Democracy and the rule of law" In: Hutchinson, A. and Monahan, P., (Ed.) *The Rule of Law: Ideal or Ideology*, Toronto, Canada: Carswell, 1987
- 9-Kaltwasser, C., "How to define populism? Reflections on a contested concept and its (mis) use in the social sciences", In: Gregor Fitzzi, Juergen Mackert, Bryan Turner (Ed), *Populism and the Crisis of Democracy: Concepts and Theory*, Volume 1, New York: Routledge, 2019
- 10-Loughlin, M., "Rights, Democracy and Law", In: K. D. Campbell, and K. D. Ewing, and A. Tomkins (eds.), *Sceptical Essays on Human Rights*, Oxford: Oxford University Press, 2001, 4160
- 11-Mudde, C., "The Populist Zeitgeist", *Government and Opposition* 39, 2004, 541 – 563
- 12-Radin, M., "Reconsidering the rule of law", *Boston University Law Review* 69, 1989, 781819
- 13-Raz, J., "The Rule of Law and its Virtue", *The Law Quarterly Review* 93, 1977, 195-211
- 14-Sabine, G. H., "Pluralism: a point of view", *American Political Science Review* 17, 1923, 34-50
- 15-Sartori, G., "Concept misformation in comparative politics", *American Political Science Review* 64, 1970, 1033-1053
- 16-Stanley, B., "The Thin Ideology of Populism", *Journal of Political Ideologies* 13, 2008, 95-110
- 17-Waldron, J., "Is the Rule of Law an Essentially Contested Concept (In Florida)?", *Law and Philosophy* 21, 2002, 137164

Analyzing the Ratio between the Rule of Law and Populism: Compatibility or Confrontation

Alireza Dabirnia*

Ali Mashadi**

Mahdi Shafiei Afrapoli***

Abstract: In recent years, populism was born of a theoretical paradox. On the one hand, the the government is constituted by popular consent. On the other hand, to be effective and sustainable, such a power must be restrained and restricted by recourse to concepts, such as the rule of law and judicial oversight. This challenge is today known as the constitutionalism paradox. Consequently, explaining the relationship between populism with any of the concepts of the rule of law and judicial oversight helps shed light on this paradox and the populist interpretation of constitutionalism. The present article takes up this subject from a rule of law perspective. Examining the relationship between these two notions suggests that merely explaining the relationship between populism and the rule of law is not particularly productive and fails to eliminate this ambiguity. Instead, one must investigate the association between different conceptions of the rule of law with populism to illuminate the matter wholly. From this perspective, populism and the rule of law are not necessarily at variance. Instead, populism is solely in contradiction with a substantive reading of the rule of law, and formal interpretation of the rule of law can be consistent with populism.

*.Associate Prof. Department of Public Law, Faculty of Law, University of Qom, Iran
dr.dabirnia.alireza@gmail.com

** . Department of Public and International Law, Qom University,qom.iran.
mashadiali@yahoo.com

***. Ph.D Student in Public Law, Qom University,qom,iran. (Corresponding Author)
shafiei.m1990@yahoo.com

Analyzing the relationship between populism and the substantive conception of the rule of law demonstrates that populism does not realize the right of popular sovereignty, unlike the prevalent claims. Instead, it leads to the rule of the majority, not the people. Accordingly, the article concludes that the superiority of the substantive conception of the rule of law over populism in the legal and political system without taking account of the rights-based models of judicial oversight will not be helpful.

Keywords: Populism, Rule of Law, Rule by Law, Formal Conception, Substantive Conception.

